

بدعت آپولیناریوس¹:

در مقاله‌های گذشته روند تکامل بدعت‌های مسیح شناختی قرون دوم تا پنجم میلادی را خدمت خوانندگان محترم معرفی کردیم. در نتیجه این روند تکامل بدعت‌های مسیح شناختی بود که کلیسا مجبور شد درباره مسیح و نقش وی در سناریوی نجات بشر و جایگاه او در تاریخ نجات، با دقت تفکر کند. مشاهده کردیم که نظریه آریوس با مخالفت آتاناسیوس مواجه شد و کار آنقدر بالاگرفت که شورای جهانی اساقفه تشکیل گردید. شورای نیکیه پس از چندین سال بحث و تفکر سند مهم و ارزشمند نیکیه را به کلیسای مسیح تقدیم کرد. قانون ایمان نیکیه، یکی از شاهکارهای فلسفی و الهیاتی مسیحیت به شمار می‌آید. در نتیجه تدیون این سند الهیاتی بود که کلیسا توانست به طور دقیق آموزه تثلیث را به رشته بیان در بیاورد. جایگاه «قانون ایمان نیکیه» در تفکر مسیحی آنقدر مهم است که تا به امروز بسیاری از کلیساهای مسیحی به طور رسمی التزام خود به آن را اعلام می‌دارند و در اعیاد و مراسم رسمی خود از جماعت دعوت می‌کنند که قانون ایمان نیکیه را همصدا با یکدیگر تکرار کنند.^۲

باید توجه داشت که انگیزه اصلی تشکیل شورای نیکیه، اشتیاق روحانی کنستانتین به کشف حقیقت نبود. کنستانتین جهت کنترل امپراطوری پهناور خود به وحدت داخلی نیازمند بود. او می‌دانست که تفرقه و چند دستگی باعث از هم پاشیده شدن امپراطوری‌اش خواهد شد و زمانی که مناقشه میان آریوس و آتاناسیوس بالاگرفت، او از اوسیوس، اسقف کوردوبا^۳ مشورت خواست و بنا به درخواست امپراطور، در شب عید قیام سال ۳۲۵ میلادی، شورای در کوردوبا تشکیل جلسه داد تا برای تفرقه‌ای که نظرات آریوس ایجاد کرده بود چاره‌جویی کند. پیشنهاد شورای این بود که اساقفه ممالک تحت کنترل امپراطوری روم در مکانی جمع شوند و فرمول و قانونی جهت ایجاد اتحاد کلیسایی تهیه و تنظیم نمایند. تا جایی که به کنستانتین مربوط می‌شد او یک سرباز جنگ‌گدیده‌ای بیش نبود و بحث‌های فلسفی و کلامی از حوصله او خارج بودند و او تنها در پی ایجاد وحدت در میان کلیساها بود و بس. شورای نیکیه در سال ۳۸۱ میلادی به کار خود پایان داد و بدعت آریوس و همچنین نظرات آپولیناریوس را محکوم شمرد ولی شهادت تاریخ این است که قانون ایمان نیکیه، و متعاقب آن تمامی فرمولهای اتحادی که شوراهای کلیسا تهیه و تدوین کردند، در حل مشکل چند دستگی کلیساها نشد. آپولیناریوس یکی از جذاب‌ترین چهره‌های کلیسای اولیه بود. او و پدرش هر دو، از چهره‌های برجسته علوم انسانی عصر خود بودند. زمانی که امپراطور ژولیان^۴ دستور منع سواد آموزی به مسیحیان را داد،

¹ Apollinarius

² البته در میان کلیساهای پروتستان، فرقه تعمیدی Baptist و متعاقب آن کلیساهای پنطیکاستی و کاریزماتیک، از التزام رسمی به قوانین ایمان خودداری می‌کنند. علت این کارشان این است که بسیاری از فرقه‌های جدید مسیحی تلاش می‌کنند که از چهارچوبهایی که به زعم ایشان دست و پا گیر است خود را رها نگاه دارند.

³ Hosius of Corduba

⁴ Julian

آپولیناریوس که می‌ترسید مسیحیان از علم محروم شوند و به خاطر بی‌سوادی ناشی از آن محرومیت به طبقات پایین جامعه محکوم گردند، به همراه پدرش بخش عظیمی از عهد عتیق را به صورت یک شعر حماسی یونان باستان ترجمه منظوم کرد و انجیل‌ها را به صورت پرسش و پاسخ‌های افلاطونی تدوین کرد تا اینکه مسیحیان با قرائت آن ترجمه عهد عتیق بتوانند علم سکولار را نیز کسب کرده از قافله پیشرفت علمی و فن سخن عقب نمانند. او تعداد زیادی کتب تفسیر بر بخشهای مختلف کتاب مقدس نگاشت و همچنین بیش از سی جلد کتاب در دفاع از مسیحیت و نقد رسوم بت‌پرستان و فلسفه لاییک به رشته تحریر درآورد. کوتاه سخن اینکه او بیش از هر شخص دیگری به منظور ارتقاء سواد جامعه مسیحی هم عصر خود زحمت کشید. او دوست نزدیک آتاناسیوس بود و به حرارت از هومو او سیاس دفاع می‌کرد.

مشکل آپولیناریوس چه بود؟

آپولیناریوس به یک معنا، نماینده طرز فکر اسکندریه بود که بر الوهیت مطلق عیسی پافشاری می‌کرد ولی در عین حال ضعف فلسفی اسکندریه، به ضعف و خطای الهیاتی آپولیناریوس مبدل شد و شورای نیقیه در حالی که افراط آریوس و مکتب انطاکیه را محکوم می‌کرد، در همان حال با محکوم شمردن آپولیناریوس تفریط اسکندریه را نیز محکوم و مذموم دانست. مشکل اصلی آپولیناریوس این بود که انسانیت مسیح را به گونه‌ای زیر سوال می‌برد که مآلاً کل موضوع نجات در زیر علامت سوال قرار می‌گرفت.

پدران کاپادوسی⁵ حقیقت مهمی را به کلیسای مسیح تعلیم داده‌اند، حقیقتی که باید در اذهان ما شبانان حکم شود و ملکه گوش ما بماند. سخن اصلی پدران کاپادوسی این بود که: «آنچه را که خدا نتواند بر خود بگیرد، خدا نمی‌تواند فدیة بدهد». پرسش اصلی نجات‌شناختی این است که خدا انسانیت را چگونه نجات می‌دهد؟ و در نتیجه پاسخ ایشان به آن پرسش بود که بدعت آریوس محکوم گردید. خدا انسان را اینگونه نجات داد که خود او کاملاً انسان شد. او ذهن، جسم، طبیعت، و نفس بشری را اختیار کرد. و دقیقاً همینجا بود که آپولیناریوس هم به خطا افتاد. او می‌گفت: «عیسی مسیح از هر نظر انسان بود ولی دارای نفس⁶ الهی بود». به بیانی دیگر، خدا انسانیت و کالبد خالی عیسی را به وسیله نفس الهی خود پُر ساخت. در میان کشیشان ایرانی زیاد شنیده می‌شود که می‌گویند: «عیسی انسانیت را پوشید» یا اینکه «لباس جسم به تن کرد»، این عزیزان به طور ناخواسته خطای آپولیناریوس را مرتکب می‌شوند.

⁵ Capadocian Father

⁶ البته باید گفت که کلمه‌ای که آپولیناریوس به جهت نفس و وجود استفاده می‌کرد nous بود و نه psuche

چرا شناخت این بدعت مهم است؟

اهمیت شناخت این بدعت این است که تعلیم بسیاری از کلیساهای امروزی، آپولیناری^۷ می‌باشد. چند بار شنیده‌اید که به شما گفته شده است که: «سوال نکن، بلکه فقط ایمان داشته باش». بارها شنیده‌ام که همسرم با لذت و شکرگزاری دربارهٔ دانشگاه علوم الهی خود سخن رانده می‌گوید که: «یکی از ارزشمندترین خصوصیات دانشکدهٔ ما این بود که ما می‌توانستیم سوال کنیم!» و شوربختانه بسیار دیده‌ایم کلیساهای دانشکده‌های علم الهی را که در آنها سوال کردن امری کفر آمیز تلقی می‌گردد. مسیحیت هرگز تعلیم نمی‌دهد که به منظور نجات یافتن و رشد کردن در ایمان، ابتدا لازم است کلهٔ خود را از مغز خالی کنید. در حین نجات، تعویض مغز صورت نمی‌گیرد. پطرس رسول، برعکس به ما صراحتاً می‌گوید که: «پیوسته مستعد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس» (اول پطرس ۳: ۱۵). خدا از ما نخواسته است که مغز خود را به دور بیفکنیم بلکه آنرا تازه کنیم (رومیان ۱۲: ۱-۲).

آپولیناریوس می‌گفت که در زمان نجات، ارادهٔ بشر دستخوش اضمحلال شده، ارادهٔ الهی جای آنرا خواهد گرفت. حال آنکه، آنچه می‌سازد، آنچه که عیسی مسیح را انسان کامل می‌ساخت، وجود اراده است. خوانندهٔ تیزبین متوجه می‌شود که آپولینارینیزم همان دوستیزم است که بار دیگر سر از لاک بیرون آورده است. شاعر چه زیبا گفته است که: «هر لحظه به زنگی بت عیار در آمد». به جهت آنکه خدا تمامیت انسانیت مرا نجات بدهد، لازم بود که او تمامیت انسانیت مرا به خود بگیرد. در زمان نجات، تنها چیزی که در زندگی ما تغییر پیدا می‌کند، وضعیت رابطهٔ ما با خدا است. فکر کنم که بسیاری با این گفتهٔ کارل مارکس آشنا هستیم که می‌گفت: «در مبارزهٔ طبقاتی، پرولتاریا هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهایش را»، اجازه بدهید که با استفاده از این تعبیر بگویم که در زمان نجات یافتن، تنها چیزی که ما از دست خواهیم داد، گناهانمان است و بس.

در نقشهٔ نجات خدا، صبر و محبت خدا پنهان شده است، صبر و محبتی که به ما اجازه می‌دهد تا خودمان باشیم، تا خطا کنیم، تا اشتباه کنیم، تا به عنوان فرزندان دل‌بند او بارها به زمین بخوریم و بلند بشویم، تا به طور طبیعی رشد کرده بلوغ واقعی را تجربه نماییم. خدایی که با قدرت خود، بیاپید و ذهن و ارادهٔ ما را با ذهن و نفس و ارادهٔ خود تعویض کند، خدای صبور و پر محبتی نیست، و به همین شکل، آن شبانی هم که نخواهد متحمل ضعفها و اشتباهات فرزندان نابالغ خدا بشود و برعکس در پی یافتن راه‌حلی سریع به جهت رشد سریع گلهٔ خود باشد، شبان صبور و پر محبتی نیست.

⁷ Apollinarian